

فصلنامه سیاست دفاعی

سال پانزدهم، شماره ۵۸، بهار ۱۳۸۶

## انقلابهای رنگی؛ افسانه یا واقعیت؟!\*

(معرفی و نقد کتاب *السانه انقلاب‌های رنگی*)\*\*

عباس خلجی\*\*

### چکیده

در این نوشتار، پس از معرفی کوتاه کتاب و توضیح مختصر مطالب فصل‌های چهارگانه و بخش‌های مختلف آن که به صورت مقاله‌های مستقل و توسط نویسندگان مختلفی به نگارش درآمده‌است، برخی برجستگی‌ها و کاستی‌ها یا نقاط قوت و ضعف اثر بیان می‌گردد. سپس پیشنهادها و توصیه‌های سازنده‌ای برای بهبود کیفیت کتاب در چاپهای احتمالی آینده ارائه می‌شود.

### کلید واژگان

انقلابهای رنگی، انقلاب گل سرخ یا انقلاب گل رز، انقلاب نارنجی، انقلاب لاله‌ای، انقلاب مخملی، گرجستان، اوکراین، قرقیزستان، روسیه، چک‌واسلواکی و ...

### ۱. مقدمه

آیا وقوع انقلاب‌های رنگی در جهان امروز یک افسانه است یا نوعی از تحولات واقعی در آغاز هزاره سوم میلادی تلقی می‌شود؟ این مسئله پرسشی اساسی است که در پی تحولات سیاسی و اجتماعی آرام، مسالمت‌آمیز و بدون خشونت و خونریزی که در برخی کشورهای بازمانده از اتحاد شوروی سابق،

\* الهه کولایی (طبرستانی) [...] و دیگران] (۱۳۸۴)، *السانه انقلاب‌های رنگی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات

بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

\*\* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران.

مانند گرجستان، اوکراین، قرقیزستان و مانند آنها روی داد و آثار عمیق و گسترده سیاسی و اجتماعی برجای نهاد، مطرح شده است و ذهن و فکر ناظران سیاسی، به ویژه صاحب نظران جامعه شناسی سیاسی و نظریه پردازان انقلاب را به خود معطوف ساخته است. در این میان، کتاب *افسانه انقلاب های رنگی*، احتمالاً برای پاسخگویی به چنین پرسشی فراهم آمده و حاصل تلاش علمی گروهی از صاحب نظران است و در واقع، نتایج یک برنامه تحقیقاتی گروهی را در برمی گیرد.

این کتاب علاوه بر پیشگفتار دو صفحه ای ناشر، در خلال یک بخش مقدماتی مستقل، برنامه پژوهشی اوراسیای مرکزی را که در مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشگاه تهران طراحی شده و در حال انجام است، توضیح می دهد. همچنین چهار فصل دو بخشی را در برمی گیرد که در هر فصل، تحولات انقلابی در یکی از کشورهای گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، بررسی شده است. کتاب فاقد جمع بندی مطالب و نتیجه گیری نهایی و نظری از کل مباحث می باشد. در واقع، نقش سرکار خانم الهه کولایی به عنوان ویراستار کتاب - که این مجموعه زیر نظر وی تهیه و تدوین شده است - در هاله ای از ابهام قرار دارد. زیرا او نیز مانند سایر نویسندگان، صرفاً در نگارش دو بخش از دو فصل جداگانه نقش داشته است.

**فصل اول** یا *انقلاب سرخ*، دارای دو بخش است. بخش اول با عنوان *نگاهی به رویدادهای گرجستان و پیامدهای آن*، نوشته حمیدرضا حافظی است و بخش دوم به تحلیل ژئوپلیتیکی تحولات گرجستان پس از ۱۱ سپتامبر اختصاص دارد که به وسیله بهرام امیراحمدیان نگارش یافته است. عنوان **فصل دوم** *انقلاب نارنجی* است که در این فصل بررسی تحولات در اوکراین و نتایج آن را حمیدرضا حافظی برعهده گرفته و الهه کولایی به جدایی اوکراین از روسیه و چالش های پس از آن پرداخته است.

در **فصل سوم** یا *انقلاب لاله ای*، سیدرسول موسوی در بخش اول به بررسی

تحلیلی تحولات قرقیزستان و انقلاب لاله‌ای می‌پردازد و بررسی ریشه رخداد‌های مارس ۲۰۰۵ در قرقیزستان بر عهده الهه کولایی بوده است.

عنوان فصل چهارم، پیامدهای منطقه‌ای و جهانی است که در بخش اول، پیامدهای جهانی تحولات گرجستان، اوکراین و قرقیزستان توسط پیروز مجتهدزاده مطرح گردیده و در بخش دوم، پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی حوادث گرجستان، اوکراین و قرقیزستان از سوی سعیده لطفیان تبیین شده است. بر این اساس، جای خالی یک نتیجه‌گیری منطقی از فصول چهارگانه و بخش‌های هشتگانه کتاب به عنوان فصل پایانی کتاب، به شدت احساس می‌شود.

## ۲. معرفی مقالات کتاب

در بخش نخست فصل اول، رویدادهای انقلاب مخملین گرجستان (معروف به انقلاب گل رز یا انقلاب گل صورتی، بررسی می‌شود که منجر به سقوط دولت ادوارد شوارد نادره و جایگزینی دولت طرفدار غرب میخائیل ساآکاشویلی گردید و موضع طبیعی و سنتی روس‌ها را در این کشور تضعیف کرد. بدین‌سان، «رویداد گرجستان شیوه جدیدی از تغییر نظام‌های قدیمی در جامعه کشورهای مشترک‌المنافع را معرفی کرد. حوادث بعدی در این منطقه به‌ویژه تحولات اوکراین و قرقیزستان گواه روشنی از تأثیرپذیری این کشورها از الگوی گرجستان در تغییر رویه‌های حکومتی بود.» (کولای، ۱۳۸۴، ۴۲) یکی از مهمترین آثار رویدادهای گرجستان، تغییر حاکمیت بدون هر گونه خشونت و خونریزی بود. در حالی که تغییرات سیاسی و اجتماعی در منطقه قفقاز و به‌طور کلی کشورهای مشترک‌المنافع، همواره با درگیری و خونریزی توأم بوده است. این رویدادها در تسریع و شتاب گرفتن انقلاب‌های رنگین در کشورهای منطقه تأثیر به‌سزایی داشت. با این حال، تحولات گرجستان و اوکراین، نخستین نارضایی‌ها از نفوذ غرب به محیط خارجی نزدیک روسیه را آشکار کرد.

در بخش دوم / این فصل، تحولات گرجستان از یک دیدگاه ژئوپلیتیکی تحلیل

می‌شود. وجه تسمیه انقلاب مخملی سال ۲۰۰۳ میلادی گرجستان، ناشی از تغییر دولت بدون خونریزی است که دگرگونی‌هایی را در عرصه سیاسی اوراسیا پدید آورد. بر اساس مفاد این بخش، موقعیت ژئوپلیتیکی گرجستان به گونه‌ای است که روسیه و آمریکا، هر یک در صدد گسترش نفوذ سیاسی - اقتصادی خویش هستند. زیرا تحولات سیاسی و اجتماعی در گرجستان می‌تواند بر تحولات سایر کشورهای منطقه تأثیرات مستقیمی داشته باشد. غرب‌گرایان به بهانه تقلب در انتخابات، بر ضد دولت شوارد نادره به نافرمانی مدنی دست زدند و با حمایت غرب و زمینه‌سازی لازم توسط سفیر آمریکا در گرجستان و بنیاد آمریکایی سوروس، موفق به سرنگونی وی شدند. بدین ترتیب، ساآکاشویلی، یک حقوقدان جوان ۳۵ ساله که در آمریکا تحصیل کرده بود و تنها تجربه سیاسی‌اش، تصدی وزارت دادگستری در دوره شوارد نادره بود، به قدرت رسید. در نتیجه، گرجستان به قلمرو نفوذ غرب و آمریکا افزوده شد. این امر در سایه شکوفا شدن جنبش‌های استقلال‌طلبانه، گسترش بحران‌های تاریخی - سیاسی و رشد نیروهای گریز از مرکز در گرجستان، از قبیل بحران آبخازستان، اوستیای جنوبی، آجاریا حاصل شده است و مسئله خودمختاری و استقلال‌طلبی آنها را در گرو حرکت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داده است.

**فصل دوم در دو بخش** به بررسی تحولات معروف به انقلاب نارنجی در اوکراین و نتایج آن می‌پردازد. رویدادی که به عنوان دومین تحول بنیادین در جامعه کشورهای مشترک‌المنافع تأثیرات قابل توجهی در سطح داخلی (اوکراین)، منطقه‌ای و بین‌المللی برجای گذاشت. زیرا «دموکراسی غربی با مؤلفه‌هایش (سمبل حاکمیت سیستم غربی) به نبرد با اقتدارگرایی و تمرکزگرایی (سمبل سنتی شرق) برخاست» (همان، ۱۲۱). در سطح سیاسی، غرب (آمریکا، اتحادیه اروپایی و سازمان امنیت و همکاری اروپا یعنی OSCE) در حالی به حمایت از کاندیدای طرفدار غرب پرداختند که مقامات روسی از تداوم بقای نظام سیاسی

پیشین پشتیبانی می‌کردند. در نتیجه، دگرگونی در کشورهای مشترک‌المنافع در مسیر تغییرات مردم‌سالارانه، حذف تدریجی و مستمر بازماندگان سیاسی حزب کمونیست دوران شوروی سابق قرار گرفت. تحولات در اوکراین و گرجستان و قرقیزستان نشان داد که عناصر، ارزش‌های ژئوپلیتیکی و بستر مساعد اجتماعی - اقتصادی، سازماندهی درست و همراهی نظام بین‌الملل، به عنوان عوامل تسریع‌کننده در وقوع هرگونه دگرگونی در کشورهای مشترک‌المنافع عمل می‌نمایند (همان، ۱۲۱-۱۲۲). غرب و آمریکا با مطالعه شرایط خاص و کسب اطلاعات دقیق از شرایط این کشورها و بررسی راه‌های امکان فشار بر نقاط ضعف و نواقص آشکار و پنهان، راهبرد جدید نافرمانی مدنی را مورد حمایت قرار دادند و با به صحنه کشاندن طرفداران خویش، به‌ویژه جوانان، رژیم طرفدار رقیب (روسیه) را ساقط نمود و به هدف خویش جامه عمل پوشانید. آنان با استفاده از جنگ روانی و شعارهایی نظیر دموکراسی، آزادی‌خواهی، اصلاح‌طلبی، دفاع از حقوق بشر، رفاه عمومی، مبارزه با فساد اداری و نیز معرفی اقدامات طرفداران خود به عنوان سمبل رهایی و آزادی ملتهای دریند، به قیامهای عمومی مردم و نافرمانی مدنی دامن زد و آنان را در راستای اهداف خود در صحنه نگاه داشتند و نسبت به سرنگونی رژیم حاکم تشویق و ترغیب نمودند. بدین‌سان، تقویت فضای تبلیغاتی امید به آینده بهتر در میان معترضان و مخالفان دولت اوکراین، در کارکرد مطلوب‌تر روند دگرگونی در اوکراین نقش مهمی ایفا نمود. (همان، ۱۲۳)

**در بخش دوم این فصل، چالش‌های جدایی اوکراین از روسیه بررسی شده است. اهمیت بحث این بخش ناشی از اهمیت روابط روسیه و اوکراین است. زیرا پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق، اوکراین پس از روسیه به بزرگترین کشور اروپایی تبدیل شد. روابط روسیه و اوکراین در شرایطی که این کشور تمایل خود به پیوستن به اتحادیه اروپایی را نشان داده، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. با فروپاشی اتحاد شوروی، اوکراین در شرایط جدیدی قرار**

گرفته که یکی از فوری‌ترین آثار آن، تلاش رهبران کی‌یف برای یکپارچه شدن با اروپا است (مان، ۱۳۱). در حالی که، تداوم نفوذ اروپای غربی و آمریکا در اوکراین از طریق عینیت یافتن ایده یکپارچگی آن با اروپا، می‌تواند تهدید جدی برای امنیت روسیه باشد. مسئله‌ای که در چالش "توسعه ناتو به سوی شرق" به‌طور چشمگیری به نمایش گذاشته شده است (مان، ۱۳۲). گرچه رهبران اوکراین با انتخاب گزینه تعادل میان روسیه و غرب می‌کوشند رابطه‌ای متعادل میان روسیه و اروپا را حفظ کنند؛ دریافت کمک‌های سیاسی - اقتصادی از اروپا و آمریکا باعث افزایش حساسیت روسیه شده است. انتخاب بین دو ویژگی "اوراسیایی" [یا شرق‌گرایی] و "اروآتلانتیکی" [یا غرب‌گرایی]، پیامدهای جدی برای اوکراین به دنبال داشته است. زیرا ایجاد تعادل میان این دو مفهوم بسیار دشوار است.

در جریان انقلاب نارنجی، ویکتور یانوکوویچ مورد حمایت مسکو، در مقابل ویکتور یوشچنکو که از سوی غرب و به‌ویژه آمریکا پشتیبانی می‌شد، قرار داشت و رویارویی این دو در انتخابات ریاست جمهوری، جلوه‌ای از تقابل منافع روسیه و آمریکا را در این کشور به نمایش گذاشت. اقدامات بعدی مسکو و واشنگتن نیز ابعاد دیگر این مواجهه را نشان داد که سرانجام به نفع یوشچنکو پایان یافت. روسیه در دوران پوتین در راستای کاهش وابستگی و تمایل اوکراین به غرب و افزایش همبستگی آن با مسکو بسیار کوشید. بنابراین، پیروزی یانوکوویچ می‌توانست نفوذ روسیه بر روسیه سفید را نیز تحکیم کند (مان، ۱۴۵). سپس فشار روسیه بر رهبران گرجستان و ازبکستان را که متحد استراتژیک آمریکا به شمار می‌رفتند، شدت بخشید. در واقع، پیروزی یانوکوویچ در اوکراین، می‌توانست فرایند وابستگی دولت‌های منطقه خاورمیانه و اوراسیایی به آمریکا را با دشواری جدی مواجه سازد. در این چارچوب، اوکراین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. اما هنگامی که صحت انتخابات ریاست جمهوری این کشور مورد تردید قرار گرفت، اتحادیه اروپا و آمریکا از مخالفان رژیم حاکم حمایت کردند و مردم به

خیابان ریختند. دولت آمریکا با حمایت از ویکتور یوشچنکو در طراحی و اجرای کودتایی فوق مدرن<sup>۱</sup> نقش آفرینی کرد (همان، ۱۴۶). در این مسیر، آمریکا از فنونی بهره برد که پیش از آن در سال ۲۰۰۰ در صربستان، در سال ۲۰۰۳ در گرجستان و در سال ۲۰۰۱ به طور ناموفق در روسیه سفید اجرا کرده بود. در این فرایند مداخله جویانه، یعنی نقش آمریکا در هدایت ناآرامی‌های کی‌یف و اعتراض به نتایج انتخابات، بی‌تردید نمی‌توان از نقش ویژه سفارت آمریکا و سفرای آن غفلت کرد، زیرا مهندسی اجتماعی در به‌کارگیری شیوه‌های مدنی که از ویژگی‌های سیاست اجرا شده در این مدل‌هاست، توسط امریکایی‌ها طراحی شد (همان). هزاران نفر از طرفداران یوشچنکو غرب‌گرا در مقابل ساختمان اصلی دولت تجمع کرده و مانع کار نهادهای رسمی سیاسی شدند. در نتیجه، دیوان عالی اوکراین نتایج انتخابات را باطل کرد. همین مسائل، حوادث اوکراین را به عرصه تقابل روسیه با آمریکا و اروپا تبدیل کرد (همان، ۱۴۷). اگرچه شکست سنگینی به روسیه تحمیل شد، ولی فدراسیون روسیه هنوز از توانایی عظیم ژئوپلیتیکی برای تأثیر بر روند تحولات در اوکراین برخوردار بود (همان). بر این اساس، یوشچنکو کمی پس از پیروزی اعلام کرد که اولین سفر خارجی خود را به مسکو خواهد داشت. زیرا او به‌خوبی از پیوندها و همبستگی‌های عظیم و همه‌جانبه اوکراین با روسیه آگاه بود و بهبود رابطه با روسیه را شرط بقای قدرت و پیشبرد برنامه‌های سیاسی - اقتصادی خویش می‌دانست. با این حال، تقابل روسیه و غرب در اوکراین جلوه‌ای تازه و مهم یافت. انقلاب نارنجی اوکراین از طراحی و اجرای سناریوهای مشابه در محدوده سیطره اتحاد شوروی [سابق] خبر داد که بلافاصله در قرقیزستان دنبال شد. (همان)

**عنوان فصل سوم انقلاب لاله‌ای است که به تحولات قرقیزستان می‌پردازد. در بخش اول، ماهیت آن تحولات انقلابی بررسی می‌شود و در بخش دوم، ریشه‌های**

این رخداد تبیین می‌گردد. به نظر نویسنده؛ جمهوری قرقیزستان در میان تمامی جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان یک جمهوری دموکراتیک مشهور بود. شخصیت آقایف، رئیس جمهور آن نیز با سابقه ایجاد نهادهای اجتماعی و سیاسی مختلف به تقویت چنین تصویری کمک کرده بود. [... بنابراین،] به طور نسبی قرقیزستان، گرجستان و اوکراین در مقایسه با جمهوری‌هایی چون روسیه سفید، ترکمنستان و ازبکستان از فضای به نسبت باز و دموکراتی برخوردارند (مان، ۱۵۵-۱۵۶). اما چرا در این کشورهای دموکرات تحولات انقلابی روی داد؟ اگر چه برخی آن را در روند تغییرات دموکراتیک علیه نظام‌های اقتدارگرا می‌دانند، اما چرا نظام‌های اقتدارگرای موجود منطقه همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند؛ اما نظام‌های دموکراتیک دچار تغییر و تحول شده‌اند؟

در این راستا، یک چهارچوب نظری و فرضیه ارائه می‌شود: به نظر می‌رسد تحولات در سه جمهوری قرقیزستان، گرجستان و اوکراین را می‌توان در چارچوب بحران جانشینی تحلیل کرد (مان، ۱۵۶). بحرانی که دامنگیر تمام جمهوری‌های استقلال یافته از اتحاد شوروی سابق شده است و برخی موفق به از سر گذراندن آن شده و برخی در این مسیر ناکام بوده‌اند. در روسیه و آذربایجان بحران جانشینی مهار و مدیریت شد. ولی این بحران در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، فرایند دیگری یافت. در روسیه و آذربایجان قدرت به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز انتقال پیدا کرد. گرچه بحران جانشینی پس از ولادیمیر پوتین و الهام علی‌اف مبهم باقی مانده است. به طور کلی نسل اول حاکمان در مجموعه جمهوری‌های تازه به استقلال رسیده، از نیروهای تربیت شده در دوران اتحاد شوروی بودند؛ یعنی یا دبیرکل حزب کمونیست یا در ساختار رسمی قدرت آن دوره نقش داشتند (مان، ۱۵۷). در این کشورها، در جریان بحران جانشینی یا تغییر نسل حاکمان در شرایط تفویض قدرت به نسل بعدی، دچار مشکلات متعددی هستند و ساختارهای سیاسی ناکارآمد آنها توانایی پشت سر نهادن این بحران‌ها را



ندارد و به سرعت سقوط می‌کند. بدین‌سان، به لحاظ نظری هر آنچه در این منطقه روی می‌دهد، ناشی از نسخه پیچیده شده آمریکا نیست. بلکه آمریکا از تحولاتی که در نتیجه تغییر نسل‌ها در این کشورها روی می‌دهد، به‌خوبی استفاده می‌کند. امریکایی‌ها با تحلیل و شناخت نظریه‌ها و منطقی تحولات، می‌دانند که چه اتفاقاتی در حال وقوع است و از آن بهره‌برداری می‌کنند. (همان، ۱۵۸)

با این حال، به علت نفوذ تاریخی روسیه در منطقه، آمریکا ناچار به پذیرش دست برتر روس‌ها شده است؛ گرچه از اهداف خود دست نکشیده است. به این ترتیب، آمریکا و روسیه برای پیشبرد اهداف خود، با وجود رقابت‌هایی که با یکدیگر دارند، برای نوعی سازش بین شمالی‌ها و جنوبی‌ها در قرقیزستان هم‌سو هستند، البته امریکایی‌ها دست برتر روس‌ها برای مدیریت این بحران را به رسمیت شناخته‌اند (همان، ۱۷۰-۱۷۷). بنابراین، در تحلیلی واقع‌بینانه باید پذیرفت که در تمامی این جمهوری‌ها، بحران جانشینی وجود دارد که اگر بتوانند آن را به‌گونه‌ای پشت سر بگذارند، دوره گذار را تا حدودی طی کرده‌اند و گرنه انقلاب‌های رنگین زرد، بنفش و نارنجی در همه این کشورها رخ می‌دهد. (همان، ۱۶۶)

به نظر کولایی، تجربه جنگ داخلی تاجیکستان میان اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان از سوی و دولت مرکزی از سوی دیگر، سبب آن شد که واقعیت‌های مبرم منطقه و تهدیدات ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و خلاء ژئوپلیتیکی ناشی از آن، بحران‌های اقتصادی و اجتماعی داخلی، رهبران آسیای مرکزی مانند عسگر آقایف را به ایجاد نظامی غیردینی مصمم‌تر و استوارتر ساخت. زیرا جنگ داخلی تاجیکستان تلاشی برای برهم زدن ساختار سستی قدرت این جمهوری از سوی نیروهای ملی - اسلامی بود (همان، ۱۶۹). اما رهبران دیگر جمهوری‌ها این تجربه را به عملکرد نیروهای اسلام‌گرا نسبت دادند و اسلام سیاسی را جدی‌ترین رقیب خود پنداشتند. به هر ترتیب روند توسعه سیاسی و دموکراتیزه شدن جمهوری‌های آسیای مرکزی به‌طور جدی از تجربه جنگ داخلی تاجیکستان اثر پذیرفت (همان).

نخبگان این جمهوری‌ها با شکل‌گیری نظام سیاسی دینی در منطقه مخالفت ورزیدند و بر جای ماندگان رژیم‌های کمونیستی، تقویت اقتدارگرایی و تمرکزگرایی را هدف اصلی خود قرار دادند (همان، ۱۷۰). اما مجموعه‌ای از دشواریهای سیاسی - اقتصادی شکل‌گیری دولتهای ملی و ایفای وظایف آن را با اختلال مواجه ساخت. در این میان، یکی از بزرگترین دشواری‌های موجود در همه جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی مسئله فساد است (همان، ۱۷۶). که همه کشورهای آسیای مرکزی و از جمله قرقیزستان با آن دست به گریبان بوده و پس از فروپاشی شوروی نیز این دشواری، ابعاد گسترده‌تر و عمیق‌تری یافته است؛ به گونه‌ای که ایجاد گروه‌های جدید قدرت در این جمهوری‌ها و نیز در قرقیزستان باعث تشدید این مسئله شده است. بر اساس برخی شواهد، این کشور دارای یکی از فاسدترین سیستم‌های سیاسی - اقتصادی به شمار می‌رود (همان، ۱۷۶). فساد یکی از ریشه‌های اصلی تحولات اخیر بوده است که مسایل قومی - فرهنگی آن را تشدید کرده است. ضعف یا فقدان نهادهای مدنی، سبب شد تا جامعه قرقیز فاقد هرگونه ابزار دفاعی در برابر تمرکزگرایی و قدرت‌طلبی روزافزون آقایف شود (همان، ۱۸۸). بحران‌های امنیتی آسیای مرکزی و فرایند گسترش بنیادگرایی اسلامی شرایط لازم برای محدودسازی سیاسی را فراهم ساخته است. رهبران منطقه این تهدیدات و نا امنی‌های گوناگون را ابزار مناسبی برای توجیه محدود کردن آزادی‌های فردی و جمعی و تأکید بر تمرکز قدرت یافته و از آن به خوبی بهره‌برده‌اند.

**فصل چهارم** به پیامدهای منطقه‌ای و جهانی تحولات گرجستان، اوکراین و قرقیزستان نظر دارد. پیامدهای جهانی آن در بخش اول توسط پیروز مجتهدزاده بیان شده و سعیده لطفیان پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی آن را در بخش دوم ترسیم کرده است. بر این اساس، ایالات متحده امریکا مصمم است نظام نوین جهانی یعنی حاکمیت خود بر تصمیم‌گیری‌های جهان و به دست گرفتن سرنوشت

سیاسی همه کشورها را به آرامی به پیش برد (مان، ۱۹۸). آمریکا این اقدامات را به نام دموکراسی انجام می‌دهد و تحولات گرجستان و اوکراین شاهدهی بر این مدعا می‌باشد و در حقیقت صدور انقلاب است (مان، ۱۹۷). در واقع، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و در راستای استقرار نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا - که در جهان تک‌قطبی، این کشور را در رأس قدرت‌های جهانی قرار می‌دهد و بدین ترتیب سرنوشت خانواده بشری را در دست می‌گیرد - ایالات متحده آمریکا گسترش ناتو به شرق را هدف اصلی خود قرار داده است. بنابراین، آمریکا از طریق تحولات یاد شده درصدد مجبور ساختن روسیه برای پیوستن به ناتو و حداقل قرار گرفتن در حوزه ژئوپلیتیک ناتو می‌باشد.

بر اساس مباحث بخش دوم، بسیاری از عواملی که در کامیابی یک انقلاب مخملین<sup>۱</sup> ضروری به شمار می‌رود، در کشورهای منطقه (آسیای مرکزی و قفقاز) مشاهده نمی‌شود: یک جنبش اجتماعی متحد دموکراتیک برای مقابله با رژیم‌های سیاسی اقتدارگرا. با این وجود، یکی از مهمترین پیامدهای منطقه‌ای انقلاب نارنجی اوکراین این بود که در بخش‌های شرقی و جنوبی کشور، موجب واکنش‌های جدایی‌طلبانه و استقلال‌خواهانه شده است و برخی مقامات محلی از فدرالیسم، استقلال محلی و حتی خودمختاری و استقلال کامل، سخن می‌گویند. بنابراین، اگر یکی از نتایج تحولات انقلاب اوکراین، گسترش تجزیه‌طلبی در مناطق حاشیه‌ای آن باشد یا به جدایی بخش‌هایی از اوکراین منجر شود، دلیلی برای بقای رژیم‌های اقتدارگرای منطقه‌ای یا نفوذ دولت‌های خارجی حامی آنها خواهد بود. از این رو، آنان به بهانه تهدید تجزیه کشور و گسترش ناامنی به جنبش‌های اصلاح‌طلبانه در اوراسیای مرکزی اجازه فعالیت نخواهند داد. از این دیدگاه، کارشناسان مسائل منطقه‌ای بر این باورند که سیاستگذاران امریکایی برای تشویق مخالفان دولت در سایر کشورهای آسیای مرکزی، به‌ویژه ازبکستان و

ترکمستان، در راستای مبارزه جدی برای تغییر رژیم آنان برنامه‌ریزی و تلاش می‌کنند. زیرا غرب بارها نگرانی خود در باره کاهش آزادی‌های مدنی و سیاسی مردم روسیه را بر اثر سیاست‌های دولت پوتین، نظارت شدید دولت بر رسانه‌های ملی و تلاش‌های سازمان‌یافته برای تغییر غیردموکراتیک نظام انتخاباتی، ابراز کرده است. در مقابل، روسیه نیز نسبت به برخی سیاست‌های آمریکا، اتحادیه اروپا و سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) انتقاد دارد. روسیه همواره نارضایتی خود از گسترش ناتو به شرق را ابراز داشته است (همان، ۲۱۲)، تصمیم به بازنگری دکترین نظامی هسته‌ای خود گرفته است. زیرا با توسل جستن آمریکا و ناتو به دکترین‌های نظامی تهاجمی، جهان غرب محتمل‌ترین تهدید امنیتی در ذهن روس‌ها به‌شمار می‌آید. به نظر اولیه روا، نومحافظه‌کاران امریکایی خشونت در آسیای مرکزی و خاورمیانه را در راستای مقابله با تلاش گروه "جهادگران بین‌المللی" معرفی کرده‌اند. این طرز فکر به تشویق رویه‌های اقتدارگرایانه حکومتی در این دو منطقه منجر می‌شود و در واقع چراغ سبزی به حکومت‌های منطقه است تا به جای توجه به اصلاحات اقتصادی و سیاسی [در جامعه] به سرکوب مردم پردازند. (همان، ۲۱۴)

- به‌طور کلی، راه حل مشکلات منطقه‌ای را در مسایل زیر می‌توان خلاصه کرد:
۱. اصلاحات تدریجی و مرحله‌ای و انتقال صلح‌آمیز نظام سیاسی به دموکراسی که مطمئن‌ترین راه انتقال نظام سیاسی است.
  ۲. اثر دومنیوی اجباری که بر اساس آن باید بازیگران فرامنطقه‌ای (آمریکا و اروپا) در سیاست خارجی یک‌جانبه‌گرایانه خود که منجر به بروز ناامنی‌های جدی در سطح منطقه و جهان شده است، تجدیدنظر نمایند. زیرا کمک آمریکا و اروپا به جنبش‌های طرفدار اصلاحات صرفاً به خاطر دموکراسی نبوده و بیشتر برای حفظ منافع اقتصادی کشورهای مداخله‌گر فرامنطقه‌ای بوده است. جایگاه مهم عامل نفت در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، این فرضیه را تأیید می‌کند. البته منافع سیاسی و اقتصادی همواره

به هم گره خورده‌اند.

۳. ایجاد نظام امنیت منطقه‌ای به‌گونه‌ای که خود بازیگران منطقه‌ای به مشکلات سیاسی و امنیتی موجود در منطقه رسیدگی کنند. در این راستا، اتحادیه اروپا می‌تواند تسهیل‌کننده تأسیس چنین نهادی باشد تا از رقابت ناسالم آمریکا و روسیه که به‌طور تاریخی در پی گسترش نفوذ خود در اوراسیا بوده‌اند، جلوگیری شود. هدف کلی این ترتیبات امنیتی می‌تواند کاهش انگیزه‌های بروز درگیری و میسر ساختن روش مذاکره برای حل مسائل حاد سیاسی و نظامی، پیش از اوج‌گیری اختلافات و تبدیل آنها به بحران تعریف شود.

### ۳. نقد کتاب

در بخش مقدماتی، کتاب مورد بحث معرفی شد. و سپس مباحث کتاب و محتوای مقالات آن به‌طور مختصر و کوتاه تشریح شد تا خوانندگان نسبت به مفاد و محتوای مطالب آن آگاهی لازم را کسب نمایند. اکنون بر پایه این آگاهی و بینش می‌توان به بررسی و نقد شکلی و محتوایی اثر همت گماشت. بنابراین، در دو بند جداگانه زیر نقد شکلی و محتوایی (علمی) آن ارائه می‌گردد و بدین‌سان، برجستگی‌ها و کاستی‌های موجود اثر آشکار می‌شود.

#### ۳-۱- نقد شکلی

این کتاب از حیث شکلی در برخی ابعاد از جذابیت خاصی برخوردار است. طرح جلد زیبا، حجم کافی و تعداد صفحات مناسب، صفحه‌بندی و صحافی خوب و قابل قبول و کیفیت مناسب کاغذ، فصل‌بندی و بخش‌های مستقل بر این جذابیت می‌افزاید. با این حال، برخی کاستی‌های شکلی در آن مشاهده می‌شود که از کیفیت آن کاسته است: فقدان فهرست تفصیلی، مقدمه و طرح بحث مقدماتی و نظری جهت مهیا ساختن خوانندگان برای ورود به بحث‌های اصلی،

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در فصل‌ها و بخش‌ها (به استثنای بخش اول فصل دوم) و به‌ویژه نتیجه‌گیری پایانی و نهایی در انتهای کتاب، فهرست اعلام و موضوعی، و بالاخره نمایه و کتابنامه.

برخی اشتباهات تایپی در کتاب وجود دارد که احتمالاً ناشی از شتاب در مرحله چاپ و انتشار می‌باشد و اینک نیازمند بازنگری و ویرایش است. بنابراین، برخی اصول زیبایی شناختی و ویراستاری در آن رعایت نشده است. مثلاً اسامی خاص به صورت ایتالیک از متن متمایز نشده‌اند. در این میان، برخی اغلاط و اشتباهات تاریخی قابل توجه است: در سطر نخست بند دوم صفحه ۱۴۵ کتاب، به جای نوامبر ۱۹۹۴، نوامبر سال ۲۰۰۴ صحیح است که روز پیروزی ویکتور یانوکوویچ در انتخابات ریاست جمهوری اوکراین می‌باشد. همچنین اغلاط تایپی و ویرایشی فاحش را در بند شماره ۷ صفحه ۱۱۵، بند دوم صفحه ۱۴۴ (سطر هفتم)، بند سوم صفحه ۱۶۳، بند دوم و سوم صفحه ۱۶۴ می‌توان مشاهده کرد. به‌طور کلی، قواعد ویرایش و نگارش، به‌ویژه نشانه‌گذاری‌ها به‌طور دقیق رعایت نشده است. در این میان، لحن خطابی و محاوره‌ای حاکم بر ساختار برخی از مقالات، نقش مهمی در این ضعف داشته است که آن هم ناشی از آرایه مقالات به صورت سخنرانی می‌باشد و احتمالاً فرصتی برای تغییر و تحول بنیادین و نگارشی در مقالات مذکور وجود نداشته است.

صرف‌نظر از این مشکلات شکلی که قابل چشم‌پوشی است، برخی اشتباهات فاحش جغرافیایی در خلال مطالب کتاب، خوانندگان را نسبت به اطلاعات جغرافیایی نویسنده مقاله یا ویراستار اثر به تردید وامی‌دارد. در صفحه ۱۶۷ کتاب، مختصات جغرافیایی کشور قرقیزستان، کاملاً مغایر با واقعیت آن عنوان شده است: جمهوری قرقیزستان در منطقه شمال غرب محدوده جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی قرار دارد. بدیهی است، این مختصات در باره مختصات جغرافیایی کشور قزاقستان صدق می‌کند نه

قرقیزستان، کشوری که اصلاً نه دچار تحولات انقلابی رنگین شده و نه محل بحث نگارندگان این اثر بوده است.

به طور کلی، نقاط قوت شکلی اثر، نقاط ضعف موجود آن را پوشش می‌دهد و باعث چشم‌پوشی خوانندگان از این ایرادات و اشکالات می‌گردد. بنابراین، هدف نگارنده این مقاله از طرح این کاستی‌ها، جلب توجه ویراستار و ناشر محترم به رفع این اشکالات در چاپ‌های احتمالی آینده است تا کیفیت شکلی کتاب به بهترین نحو ممکن بهبود یابد.

### ۲-۳- نقد محتوایی

چونان بعد شکلی، برخی برجستگی‌های علمی و محتوایی کتاب قابل توجه است و آن را شایسته مطالعه می‌سازد:

**نخست آن** که موضوع بحث کتاب نو و جذاب است. زیرا انقلاب‌های رنگین، گونه جدیدی از تحولات انقلابی و تغییرات ناشناخته در جهان معاصر است و مسئله اساسی در بررسی تحولات سیاسی اجتماعی کشورهای منطقه محسوب می‌شود. در واقع، این کتاب نوع جدیدی از تحول انقلابی را در کانون بحث کارشناسانه خود قرار می‌دهد که کمتر از دو دهه از عمر نخستین مورد آن نمی‌گذرد و اساساً فراگیری آن در آغاز هزاره سوم میلادی بوده است.

**دوم** این که مجموعه مقالات گردآوری شده در این متن، حاصل تلاش گروهی از صاحب‌نظران مسایل منطقه‌ای تلقی می‌شود و در هنگامه‌ای که کار دسته‌جمعی قابل توجهی صورت نمی‌گیرد، کار ارزشمندی ارزیابی می‌شود.

**سوم** این که رویکرد تحلیلی کتاب در مقالات مندرج در آن نسبت به یک موضوع حیاتی در منطقه‌ای که تحولات آن تأثیر مستقیمی در تحولات جهانی، به‌ویژه تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران دارد، قابل تحسین است.

**چهارم** این که هر یک از نویسندگان از زاویه نگاه تخصصی خویش به بررسی، تحلیل و تبیین موضوع مورد نظر پرداخته و کار مستقلی ارائه داده‌اند.

پنجم این که از اصطلاحات تخصصی حوزه تحولات انقلابی و مسائل منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی به اندازه کافی بهره برده و معادل‌سازی‌های قابل قبولی صورت داده‌اند.

ششم این که اطلاعات و داده‌های بسیار مهم و روزآمدی درباره تحولات انقلابی در منطقه قفقاز و آسیای میانه و نقش روسیه و آمریکا به عنوان دو رقیب تاریخی و اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر جدید جهانی و منطقه‌ای در وقوع این تحولات به خوانندگان عرضه می‌کنند.

این کتاب هم‌زمان با وقوع انقلاب‌های رنگی در منطقه، افقی نو در برابر علاقه‌مندان به مسائل منطقه‌ای، نظریه‌های انقلاب و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی انقلابی می‌گشاید.

اما با وجود این نقاط قوت که شایسته ارج است، برخی کاستی‌ها و ایراداتی را در متن می‌توان یافت که ارزش‌های کتاب را زیر سؤال برده و از کیفیت علمی آن کاسته است که امید است در آینده برطرف شود.

**نخستین** و مهم‌ترین کاستی و نقطه ضعف، کتاب فقدان یک چهارچوب نظری کلان برای تبیین موضوع انقلاب‌های رنگی به‌طور کلی، و انقلاب‌های رنگی (لاله‌ای، نارنجی، مخملی) در منطقه اوراسیا می‌باشد. زیرا چهارچوب نظری دريچه اصلی برای ورود به بحث و کلید گشایش پیچیدگی‌های هر موضوعی تلقی می‌شود. علاوه بر این، حتی در مقالات مستقلی نیز که در قالب بخش‌های جداگانه‌ای ارائه شده‌اند، هیچ‌گونه چهارچوب نظری قابل‌اعتنایی را نمی‌توان یافت که مباحث مقاله در قالب آن نظریه، تحلیل و تبیین شده باشد. بنابراین، بعد توصیفی کتاب و به تبع آن مقالات آن برجسته می‌شود و ارزش نظری کتاب به شدت کاهش می‌یابد. زیرا مطالب ارائه شده در بستر توصیف می‌غلطند و ادعای تحلیل و تبیینی بودن آنها به چالش کشیده می‌شود. مانند بخش دوم فصل اول که آشکارا ادعای تحلیل ژئوپلیتیک تحولات گرجستان را به رخ می‌کشد؛ اما در



جریان و فرایند بحث در دام توصیف مسائل ژئوپلیتیکی گرفتار می‌شود و نمی‌تواند تحلیل چندانی از این تحولات مهم به خوانندگان ارائه دهد. در این میان، هیچ‌گونه چهارچوب نظری تحلیلی و ژئوپلیتیکی برای تبیین و تحلیل موضوع مورد نظر نویسنده ارائه نمی‌شود.

در گیرودار فقدان چهارچوب نظری کلان در کتاب، تنها در ابتدای بخش اول فصل سوم می‌توان با پرسشی بنیادین و چهارچوب نظری تلویحی، روبه‌رو شد. سؤال نویسنده این است که چرا در کشورهای دموکرات منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، تحولاتی برای تغییر نظام‌های سیاسی رخ داد؟ (مان، ۱۵۶) و بدین‌سان تنها چهارچوب نظری و فرضیه موجود در کتاب برای پاسخ به سؤال آن ارائه می‌شود. البته در واپسین بخش کتاب نیز پرسش‌هایی برای پاسخ‌گویی در فرایند تبیین موضوع مقاله، مطرح می‌شود؛ بدون آن که چهارچوب نظری مشخصی ترسیم گردد.

با یک بررسی تطبیقی ساده، تفاوت مقالاتی که بدون چهارچوب نظری به نگارش درآمده‌اند، با تنها مقاله‌ای که بر پایه یک چهارچوب نظری تلویحی فراهم آمده است، روشن می‌گردد. این تمایز اساسی در پیامد نظری آنها نهفته است. در واقع، نتیجه نظری بخش اول فصل سوم - که برخلاف سایر بخش‌ها در قالب چهارچوب نظری و سؤال و فرضیه به نگارش درآمده است - با نتایج بخش‌های دیگر کتاب متفاوت است. زیرا در این بخش، نقش توطئه‌آمیز و برنامه‌ریزی شده ایالات متحده آمریکا در تحولات منطقه اوراسیا نفی می‌شود و به‌طور واقع‌بینانه‌ای صرفاً بر فرصت‌طلبی این کشور در فرایند این تحولات تأکید می‌شود. در حالی که سایر نویسندگان کتاب بر ابعاد پیچیده دخالت‌های خارجی از سوی غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) در روند تحولات آرام و مسالمت‌آمیز یا انقلاب‌های رنگی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، تأکید می‌ورزند.

دومین نقطه ضعف اساسی کتاب عدم تعریف برخی اصطلاحات تخصصی،

به‌ویژه تعریف واژه نوپدید "انقلاب رنگی" و تبیین تمایز آن با انقلاب‌های متعارف (کلاسیک یا سنتی، مدرن و پست‌مدرن) است. در واقع، جای یک بخش مقدماتی نظری به منظور تعریف و تبیین معنای لغوی و اصطلاحی "انقلاب رنگی" در کتاب خالی است. زیرا هیچ‌گونه توضیحی در باره تفاوت نظری و عملی میان انقلاب رنگی با سایر انقلاب‌های متعارف داده نشده است. بدین‌سان، ویراستار کتاب و نویسندگان مقالات، بدون هرگونه بحث نظری مقدماتی درباره پدیده نوپدید انقلاب‌های رنگی، به توصیف تحولات انقلابی در منطقه اوراسیا و آسیای مرکزی پرداخته و تفاوت‌های فلسفی و راهبردی این نوع از تحولات با تحولات انقلابی متعارف را نادیده گرفته‌اند. بنابراین، این سؤال اساسی که انقلاب رنگی با سایر انقلاب‌ها چه تفاوتی دارد، بی‌پاسخ مانده و در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. چنین موضوعی از وظایف ویراستار یک اثر تحقیقی است که به صورت گروهی حاصل شده است؟

در این راستا، نقطه ضعف دیگر اثر هویدا می‌گردد و آن ابهام در افسانه یا واقعی بودن انقلاب‌های رنگی است. زیرا بر پایه عنوان کتاب که به افسانه بودن انقلاب‌های رنگی اشعار دارد، هیچ نتیجه‌گیری مشخصی در باره افسانه یا واقعی بودن این نوع از انقلاب‌ها صورت نمی‌گیرد. اگرچه بر اساس مفاد و محتوای کتاب می‌توان به این نتیجه تلویحی دست یافت که تحولات انقلابی در اوراسیا و آسیای میانه، تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی واقعی هستند که وجه تمایز آنها با انقلاب‌های متعارف صرفاً بعد مسالمت‌آمیز آن است که به‌طور آرام و بدون درگیری، خشونت، تخریب و خونریزی به تغییر بنیادین رژیم‌های سیاسی منجر می‌شود. این نتیجه‌گیری با عنوان کتاب که افسانه بودن این تحولات را القا می‌کند، در تعارض قرار دارد. بدین ترتیب، عنوان کتاب با محتوای آن مطابقت ندارد. در این جا نیز از نقش سرویراستاری غفلت شده است. زیرا وی با نگارش یک مقاله پایانی می‌توانست به این پرسش‌های اساسی پاسخ گوید و از ابهام‌های

موجود جلوگیری کند.

سومین ضعف کتاب، فقدان یک جمع‌بندی نهایی و نتیجه‌گیری منطقی از مباحث فصل‌ها و بخش‌های مختلف آن است که این امر نیز ناشی از بی‌توجهی به نقش سرویراستار است. به‌طور کلی، فقدان این نتیجه‌گیری بر جامعیت کتاب لطمه زده و انسجام منطقی آن را زیر سؤال برده است. زیرا فلسفه نگارش دسته‌جمعی مجموعه مقالات و انجام کار گروهی در طرح‌های پژوهشی، نخست تأکید بر بعد تخصصی مقالات و دوم تمهید یک چهارچوب نظری کلان و روش‌شناسی هماهنگ و توانا به منظور هدایت دقیق و منظم فرایند پژوهش در چهارچوب این نظریه است. در نهایت، جمع‌بندی مطالب و استخراج نتایج و استنباط پیامدهای نظری طرح پژوهشی و ارایه آن در قالب نتیجه‌گیری پایانی است.

چهارم این که رابطه انقلاب‌های رنگی با مسایل سیاسی و اجتماعی خاورمیانه مغفول باقی مانده است. باید مشخص شود که رویدادهای انقلابی مذکور، چه تأثیری (نظری و عملی) بر کشورهای منطقه داشته است. به‌طور مثال، آیا می‌توان برخی ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی دههٔ اخیر ایران را در راستای راهبرد مداخله‌جویانه غرب در ایران و تحریک و تحریص برخی گروه‌های سیاسی و اجتماعی به سوی بهره‌گیری از نافرمانی‌های مدنی و شکل‌گیری انقلاب‌های رنگی، تحلیل کرد؟ همچنین هیچ‌گونه اشاره‌ای به تلاش ناکام امریکا برای اجرای پروژه نافرمانی مدنی و انقلاب رنگی (انقلاب سفید) در لبنان نشده است. تلاشی که با مقاومت جانانه و انسجام ملی مثال‌زدنی مردم لبنان و گروه‌های سیاسی و اجتماعی این کشور، به ویژه حزب‌الله لبنان ناکام ماند و نیروهای سیاسی و اجتماعی طرفدار غرب را مأیوس ساخت. به‌طور کلی، اشاره‌ای به بسترها و زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و احتمال وقوع چنین تحولاتی در منطقه خاورمیانه و به‌طور خاص ایران نشده است. البته می‌توان اذعان داشت که مورد خاورمیانه، به‌ویژه ایران، می‌تواند به عنوان یک طرح پژوهشی مستقل مورد ارزیابی قرار گیرد.

اما این اثر دست‌کم می‌توانست یک طرح بحث مقدماتی در این زمینه ارائه کند و بستر اجرای چنین طرحی را فراهم سازد.

در پایان باید این نکته را اضافه کرد که گفتار نخستین کتاب که به توصیف و تشریح برنامه اوراسیای دانشگاه تهران (مرکز مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی) می‌پردازد، تناسب چندانی با سایر بخش‌های اثر ندارد. زیرا این بخش یک برنامه اجرایی - پژوهشی را شرح می‌دهد که سطح مطالب آن ژورنالیستی است و به معرفی یک مرکز علمی - پژوهشی و طرح‌های پژوهشی آن می‌پردازد. در حالی که مطالب سایر بخش‌ها از سطح علمی بالایی برخوردار است و دست‌کم چنین ادعایی را دارد. بنابراین، ویراستار محترم در صورت ضرورت می‌توانست مباحث این بخش اجرایی - پژوهشی را در چند صفحه کوتاه و مختصر ارائه دهد.

همچنین لحن خطابی و محاوره‌ای که بر ساختار ادبی کتاب سایه افکنده است، فهم مطالب را کمی مشکل می‌سازد و روانی و رسایی آن را خدشه‌دار می‌سازد. به‌طور مثال، در بخش اول فصل سوم، نویسنده بارها از واژه "بعضی‌ها می‌گفتند" بهره برده است و ارزش مقاله خویش را تا حد یک گزارش خبری تقلیل داده است.

مطلب دیگر این است که نویسندگان محترم به فراخور موضوع بحث از همه ابزارهای علمی لازم برای تبیین موضوع و تفهیم مطالب بهره نبرده‌اند. در واقع، جای خالی نقشه، جدول، نمودار، منحنی، جداول آماری، طرح بحث مقدماتی و بحث‌های تطبیقی، در جای جای مطالب کتاب احساس می‌شود.

به‌طور کلی، این کاستی‌ها باعث نادیده گرفتن نقاط قوت کتاب نمی‌شود و هدف اصلی از طرح این نکات، عطف توجه ناشر محترم و نویسندگان عزیز کتاب به این ایرادات و اشکالات است که از دیدگاه یک خواننده و ناظر بی‌طرف ارائه می‌شود و امید آن می‌رود که در چاپ‌های بعدی اصلاح گردد و متنی قوی،

غنی و عالی به خوانندگان عرضه شود. بدین ترتیب، هدف اساسی این مقاله کمک به اعتلای علمی حوزه بحث نظریه‌های انقلاب، به‌ویژه بحث جدید انقلاب‌های رنگی می‌باشد که احتمال وقوع آن در کشورهای منطقه کماکان وجود دارد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

کتاب حاضر از حیث شکلی و محتوایی دارای برخی برجستگی‌هایی است که در بند پیشین توضیح داده شد: کیفیت ابعاد شکلی، تازگی موضوع، گشایش افقی جدید، کارگروهی تخصصی، رویکرد تحلیلی، روزآمدی داده‌ها و ...

با این وجود، برخی کاستی‌ها بر این نقاط قوت سایه افکنده و فقدان آنها ملموس است: لحن خطابی، توصیفی و محاوره‌ای اثر؛ عدم رعایت دقیق قواعد ویرایش و نگارش؛ فقدان یک چهارچوب نظری کلان و سؤال و فرضیه مشخص برای تبیین موضوع؛ عدم تعریف برخی اصطلاحات تخصصی، به‌ویژه واژه نوپدید "انقلاب‌های رنگی" و غفلت از تبیین تمایزهای اساسی آن با انقلاب‌های متعارف و سنتی و چرایی و چگونگی گذر از عصر انقلاب‌های خونین و خشونت‌بار به انقلاب‌های رنگین، آرام و مسالمت‌آمیز؛ فقدان جمع‌بندی نهایی از مطالب و نتیجه‌گیری منطقی از مباحث که نقش سرویراستار را زیر سؤال برده است؛ بی‌توجهی به بحث رابطه انقلاب‌های رنگی و تحولات جدید منطقه‌ای با مسائل خاورمیانه، به‌ویژه ایران؛ عدم جامعیت محتوا و انسجام درونی لازم؛ عدم تطبیق عنوان و محتوا؛ و عدم بهره‌گیری از ابزارهای علمی لازم برای تفهیم مطالب و تبیین موضوع مانند نقشه، جدول، نمودار، منحنی و ...

هدف اساسی از نگارش این معرفی انتقادی، حرکت در مسیر اعتلای علمی حوزه مسائل منطقه‌ای و نظریه‌های انقلاب است. در این مقاله با گشایش افقی نو نسبت به کتاب و موضوع بحث آن در راستای بازنگری و بهبود کیفیت شکلی و محتوایی اثر در چاپ‌های آتی، عمل می‌شود.

بدین منظور پیشنهاد می‌گردد، ناشر و ویراستار محترم اثر نسبت به مسائل زیر

همت گمارند:

۱. تمهید یک چهارچوب نظری کلان و هدایت‌گر به‌گونه‌ای که همه فصل‌ها و بخش‌های کتاب در درون آن قابل تحلیل و تبیین باشد؛ تقویت رویکرد تحلیلی در این فرایند بسیار مهم و ضروری است؛
  ۲. تعریف واژه "انقلاب رنگی" در یک بخش مقدماتی و تبیین تمایزهای آن با انقلاب‌های متعارف؛
  ۳. ارائه یک جمع‌بندی نهایی و نتیجه‌گیری منطقی از مباحث کتاب در یک بخش پایانی؛
  ۴. بهره‌گیری از ابزارهای علمی چون نقشه، نمودار، منحنی و جدول به فراخور موضوع؛
  ۵. تأمین جامعیت علمی و انسجام درونی و هماهنگی میان عنوان و محتوا؛
  ۶. ویراستاری فنی و ادبی دوباره به منظور رفع اشکالات موجود و تأمین روانی و رسایی مطالب.
- بدین‌سان می‌توان شاهد اثری کامل و بی‌نقص بود که نقش مهمی در اعتلای حوزه بحث انقلاب، به‌ویژه انقلاب‌های رنگی خواهد داشت.